

بررسی قلمرو کشف حقیقت در امور کیفری
در پرتو تحولات تقنینی قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲

دکتر علی امیری^۱

* نوع مقاله: پژوهشی / تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۱/۰۵ / تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۱/۱۶

چکیده

با ظهور مکتب عدالت ترمیمی، از حقوق کیفری بدون کیفر حمایت شده است. به موازات آموزه های جرم شناسی و اکنش اجتماعی، بزه دیده شناسی شکل گرفت. این تغییر رویکرد، تغییر قلمرو کشف حقیقت را به ذهن متبادر می کند. با توجه به متغیرهای تحقیق، یافته های تحقیق به روش اسنادی، کتابخانه ای، کیفی، بنیادی و توصیفی تجزیه و تحلیل شده اند. قلمرو نوین کشف حقیقت در آیین دادرسی کیفری مصوب سال ۱۳۹۲ در قالب پاسخ های اجتماعی به جرم، بزه دیده محوری، افزایش میزان مشارکت شهروندان، استفاده از نهاد های شبه قضایی و پیش بینی نهاد های مدنی حل و فصل اختلافات نظیر میانجیگری کیفری ظاهر گشته است. نظام عدالت کیفری با عدول نسبی از قلمرو سنتی (کلاسیک) به سوی سیاست جنایی مشارکتی گرایش پیدا کرده است؛ و به نوعی مبانی نظام عدالت کیفری در اصلاحات تقنینی سال ۱۳۹۲ به مبانی نظام عدالت مدنی نزدیک تر شده است.

واژگان کلیدی: حقوق کیفری، قلمرو کشف حقیقت، میانجیگری، پاسخ های اجتماعی، عدالت ترمیمی.

^۱ دکتری تخصصی حقوق جزا و جرم شناسی، مدرس دانشگاه، دانشکده حقوق، دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج. (نویسنده مسئول)



مقدمه

اهداف و قلمرو آیین دادرسی کیفری از جمله مفاهیمی است که پرداختن به آن در مقدمه نوشتارهای حقوقی ضروری است ولی اغلب نویسندگان برای رسیدن سریع تر به مسائل جدی و فنی به سرعت از آن می‌گذرند. قلمرو نظام عدالت کیفری به صورت کلاسیک فقط عمل جنایی و دغدغه برای انتساب آن به متهم بوده و در این خصوص تفاوتی بنیادین میان منافع اجتماع و فرد حاکم بوده است. اصولاً موضوع اساسی در حقوق کیفری، شناسایی متهم واقعی برای انتساب جرم به او جهت اعمال مجازات های قانونی است. اما این امر تنها در پرتو کشف حقیقت میسر است. کشف حقیقت به طور سنتی همواره هدف غایی دادرسی های کیفری بوده است. در ماده یک قانون آیین دادرسی کیفری این تعریف نهفته است. بررسی ها نشان می‌دهد که در قوانین کیفری سابق هدف اولیه از جمع‌آوری ادله رسیدن به حقیقت امور و دستیابی به واقع بوده است. اما با توجه به قانون آیین دادرسی کیفری که برخی مواد صراحتاً ارجاع برخی از امور کیفری را به میانجیگری پیش‌بینی نموده است این دیدگاه تقویت می‌شود که رویکرد جدید قانونگذار تعدیل نظام عدالت کلاسیک و تمایل به نظام عدالت نوین با نظر داشت به عدالت ترمیمی می‌باشد.

نظام دادرسی مدنی بر محور فصل خصومت استوار است. بر این اساس دادرسی مدنی کوشش می‌کند با نظر داشت به ماده ۱۹۹ قانون آیین دادرسی مدنی، خصومت میان اصحاب دعوا را فصل نماید. اما نظام عدالت کیفری اصولاً در پی کشف حقیقت است. و دادرسی کیفری آزادانه ادله ارتکاب جرم را جمع‌آوری کرده و پس از ارزیابی و سنجش ادله تحصیلی حقیقت امور را کشف می‌نماید. تا پس از مجازات مجرم بدینوسیله نظم مختل شده اجتماع و حق تضییع شده افراد اصطلاحاً بازیابی گردد. در این راه آنچه اهمیت دارد، قناعت وجدانی دادرسی است زیرا، دستیابی به قناعت وجدانی لازمه کشف حقیقت است و تا زمانی که حقیقت به درستی کشف نشود قناعت وجدانی معنا پیدا نخواهد کرد. بنابراین، کشف حقیقت هدف اصلی دادرسی کیفری است. اما سؤال این است که حدود و قلمرو کشف حقیقت تا کجاست؟ دادرسی کیفری تا کجا می‌تواند فرآیند دادرسی را پیش ببرد؟ این قبیل پرسش‌ها محقق را بر آن داشت تا در خصوص حدود کشف حقیقت به تحقیق بپردازد که نتیجه آن نگارش مقاله حاضر است.

بررسی ها نشان می‌دهد تا کنون به صورت خاص پژوهشی در این زمینه به عمل نیامده است. عمده ترین نوشتارهایی که تاکنون به رشته تحریر در آمده است کتاب ادله اثبات دعوا اثر زنده یاد دکتر ایرج گلدوزیان و کتاب تحصیل دلیل در آیین دادرسی کیفری نوشته دکتر عباس تدین می‌باشد.



باشد. مقاله های متعددی نیز در این زمینه نگارش شده لیکن آثار مذکور در خصوص قلمرو کشف حقیقت به روشنی بحثی به میان نمی آورند. از سوی دیگر آثار نگارش شده در خصوص عدالت ترمیمی نیز به طور اخص به مسأله قلمرو کشف حقیقت نپرداخته اند. مقاله حاضر در دو بخش کلی با عناوین چرایی کشف حقیقت و قلمروی کشف حقیقت ترسیم شده و به بحث می پردازد.

۱- چرایی کشف حقیقت در فرآیند رسیدگی

در همه نظام های حقوقی بر اجرای عدالت تأکید شده است، امری که بسیار سفارش شده و در تمام ادیان آسمانی نیز برای تحقق آن پیامبران زیادی مبعوث شده اند. از مظاهر اجرای عدالت، قضاوت کردن بین مردم است، خصوصاً وقتی که جرمی اتفاق افتاده و نظم عمومی مختل شده باشد. اما باید دانست که پیش شرط اجرای عدالت، کشف حقیقت بوده و تا حقیقت واقعی کشف نشود اجرای عدالت محقق نخواهد شد. بنابراین، ضرورت کشف حقیقت امری کاملاً بدیهی است که دستگاه نظام عدالت کیفری برای تحقق آن می کوشد. موضوعاتی همچون تکلیف قانونی برای وصول به حقیقت، مسئولیت شخصی قاضی برای وصول به حقیقت، و شیوه های شکایت و اعتراض به آراء دادگاه ها از دلایل چرایی کشف حقیقت به نظر می رسند که تحلیل آن ها به تبیین موضوع کمک خواهد کرد.

۱-۱- تکلیف قانونی دادرسی کیفری برای وصول به حقیقت

احراز مسئولیت کیفری مستلزم بررسی عمیق شخصیت بزهکار است و عدالت کیفری ایجاب می کند که خصوصیات فردی و جنبه های خاص روانی مجرم در ارزیابی رفتار مجرمانه او برای تعیین نوع و میزان مجازات به دقت مورد توجه قرار گیرد تا خصیصه شخصی بودن مسئولیت کیفری کاملاً رعایت شود. بر اساس اصل برائت، مقام قضایی وظیفه احراز و اثبات جرم را بر عهده دارد. بنابراین، پذیرش اصل برائت و همچنین تکلیف دادرسی کیفری برای کشف حقیقت باعث می شود همیشه تهیه و تدارک ادله اثبات جرم در امور کیفری دشوارتر از امور حقوقی به نظر برسد. در بعد قضایی، اصل برائت مقتضی آن است که شخصی که به عنوان متهم در یک دعوای عمومی تحت تعقیب قرار می گیرد تا زمان صدور حکم محکومیت قطعی بی گناه فرض شود و اوضاع و احوالی مانند متواری بودن یا سابقه محکومیت کیفری وی سبب شکل گیری اعتقاد به مجرمیت او نگردد بلکه او به عنوان یک فرد ناکرده بزه تلقی گردیده و در نتیجه باید اقدامات لازم برای جمع آوری دلایل له یا علیه او توسط مرجع قضایی صالح و بر طبق مقررات قانونی صورت گیرد. (خالقی، ۱۳۹۵، ۸۶) از این رو، در دعوای کیفری در واقع متهم با تکیه بر اصل برائت، دادسرا را مکلف می سازد که با ارائه دلیل



خلاف، آن را اثبات نماید و در صورت فقدان دلیل، متهم هرگز تکلیفی به اثبات بی‌گناهی خود نداشته و مبری شناخته می‌شود. با توجه به ماده ۴ قانون آیین دادرسی کیفری اصل براءت است به همین دلیل است که در امور کیفری فرض گناهکاری یا فرض مجرمیت متهم مغایر با فلسفه حقوق جزاست. زیرا، مسئولیت کیفری در محدوده تفسیر مضیق محتاج به دلایل کافی است. بنابراین، در رسیدگی به امر کیفری قانوناً قاضی مکلف به تفهیم اتهام و دلایل آن به متهم است. و بازپرس باید پس از شروع به تحقیق با توجه به حقوق متهم به وی اعلام کند مراقب اظهارات خود باشد سپس موضوع اتهام و ادله آن را به شکل صریح به او تفهیم کند. بر همین اساس، قانونگذار در بند ج ماده ۳۵۹ و ۳۶۲ قانون آیین دادرسی کیفری صراحتاً به ضرورت کشف حقیقت اشاره می‌نماید. موارد مذکور که بیانگر پذیرش نظام ادله معنوی و اصل آزادی تحصیل دلیل در نظام عدالت کیفری است؛ به قاضی این اختیار را می‌دهد تا هرگونه تحقیقی را که برای کشف حقیقت لازم می‌داند انجام دهد و اختیارات او محدود به بررسی دلایلی نباشد که طرفین در اختیارش نهاده اند.

۱-۲- مسئولیت و تکلیف شخصی دادرس برای وصول به حقیقت

بر طبق قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، جان، مال، آبرو و حیثیت اشخاص دارای احترام خاص بوده و قانونگذار تعدی به آنها را مجاز نمی‌داند و تخطی از این اصول موجب مسئولیت کیفری و مدنی متجاوز بر حسب مورد خواهد بود. بر همین اساس، مسئولیت مدنی دولت و اشخاص و حتی قضاتی که تقصیر آنها موجب خسارت به اشخاص می‌شود مورد توجه واقع شده است. در اصل ۱۷۱ قانون اساسی مقرر شده هرگاه در اثر تقصیر یا اشتباه قاضی در موضوع یا در تطبیق حکم بر مورد خاص ضرر مادی یا معنوی متوجه کسی گردد در صورت تقصیر، مقصر طبق موازین اسلامی ضامن است و در غیر این صورت خسارت به وسیله دولت جبران می‌شود و در هر حال از متهم اعاده حیثیت می‌شود. در حقوق امامیه نیز با استناد به برخی روایات از جمله روایتی از امام علی (ع)^۱ در امور جزایی به طور مسلم خطای قاضی موجب مسئولیت مدنی او نمی‌شود بلکه باید جبران خسارت از بیت المال صورت پذیرد.

در امور مالی برخی از فقها روایت مزبور را قابل استناد ندانسته اند. ولی فقهای دیگر مفاد آن را قابل تسری در کلیه خسارات اعم از جزایی و حقوقی دانسته‌اند. با دقت در این روایات استنباط می‌گردد که معاف بودن قاضی از مسئولیت مدنی ناشی از خطا در امور کیفری و حقوقی نیز قابل استناد

^۱ «ان ما اخطات القضاء فی دم او قطع فهو علی بیت المال المسلمین».



است و مسئول جبران خسارات در این صورت دولت و حاکم می‌باشد. اما در خصوص خسارات ناشی از بی‌مبالاتی یا فقدان علم و تخصص لازم برای امر قضاوت و نیز سوء نیت یا تقصیر قاضی شخصاً باید زیان‌های وارده را جبران کند. در نتیجه، هرگاه تصمیم قاضی ناشی از بی‌دقتی، اهمال، عدم توجه به قوانین و یا بر اساس تدلیس، تقلب، اظهار نظر یا اقدام بر خلاف حق و از روی غرض ورزی باشد به موجب ماده ۶۰۵ قانون مجازات اسلامی موجب مسئولیت مدنی قاضی می‌شود. باید افزود که تقصیر و نپذیرفتن یا ترتیب اثر ندادن به ادله و خودداری از انجام تحقیقات لازم برای کشف حقیقت، می‌تواند مسئولیت انتظامی او را نیز در پی داشته باشد. (بند ۵ ماده ۱۶ قانون نظارت بر رفتار قضات مصوب سال ۱۳۹۰)

۱-۳- شیوه‌های اعتراض به آراء دادگاه‌ها طریقی در جهت وصول به حقیقت

نگاهی به شیوه‌های شکایت و اعتراض به آراء در قانون آیین دادرسی کیفری سال ۱۳۹۲ این موضوع را آشکار می‌سازد که عمده جهات تجدید نظر، فرجام و اعاده دادرسی، مربوط به ادله اثبات دعوا و یا اقدامات تحقیقی است. به عنوان مثال، بند الف و ت ماده ۴۳۴ قانون مذکور، ادعای بی‌اعتباری ادله یا مدارک استنادی و ادعای عدم توجه دادگاه به ادله ابرازی را از جهات تجدید نظرخواهی دانسته است. و همچنین بند پ ماده ۴۶۴، عدم انطباق مستندات با مدارک موجود در پرونده را از جهات فرجام خواهی دانسته است. بندهای ث و ج ماده ۴۷۴ این قانون نیز جعلی بودن اسناد و یا خلاف واقع بودن شهادت شهود، و یا ارائه ادله جدید را از موارد اعاده دادرسی بر شمرده است. بدین ترتیب، می‌توان گفت، بخش عمده‌ای از راه‌های اعتراض به آراء دادگاه‌ها، در جهت کشف و دستیابی به حقیقت امور، ریشه در بی‌اعتباری ادله و یا بی‌توجهی به ادله اثبات دعوا دارد.

۲- قلمرو کشف حقیقت

کشف حقیقت به عنوان هدف اصلی نظام عدالت کیفری، تحت تأثیر آموزه‌های حقوق کیفری، در دوره‌های مختلف نقش‌های متفاوتی به خود دیده است. گاهی این نقش، در قالب بزه محوری، گاه در قالب توجه به بزه‌کار و گاهی نیز در قالب بزه دیده محوری نمایان گشته است. تأثیر گذاری این نقش‌ها آنچنان بوده است که می‌توان از سه نوع عدالت یاد کرد. عدالت کیفری کلاسیک، عدالت کیفری میانی و عدالت کیفری نوین.



۲-۱- قلمرو کشف حقیقت در عدالت کیفری کلاسیک

تولد و تحول اولیه حقوق کیفری ماهوی و شکلی که به حقوق جزای کلاسیک شهرت یافت، در یک فضای فکری جرم مدارانه محقق شد. در حقوق جزای کلاسیک دغدغه اصلی، کیفر و مکافات دادن بزهکار، با عنایت به درجه وخامت و شدت عمل مجرمانه و بدون توجه به انگیزه مرتکب آن و اوضاع و احوال مشرف بر جرم بود. (نجفی ابرند آبادی، ۱۳۸۸، ۱۰) دشواری نقش قاضی کیفری به عنوان فردی بی طرف که باید نزاع موجود را صرفاً بر اساس ادله جمع آوری شده حل و فصل نماید زمانی آشکار می شود که توجه نماییم دادرس با همه تخصص علمی و تسلط حرفه ای وی بر احکام قانون، در قبال موضوعات و وقایع دعوی، نسبت به طرف های متخاصم آگاهی کمتری دارد. آگاهی او بر امور نه از طریق مواجهه و تجربه مستقیم وقایع مانند مشاهده، بلکه به گونه ای غیر مستقیم و با واسطه آنچه ادله می خوانیم حاصل می شود. این واسطه ها اگر چه طریقت دارند، اما اغلب تنها طریق موجود یا ممکن برای وصول و نزدیکی به واقعیت اند.

در دادگاه های کیفری وقتی دعوی اقامه می شود باید ثابت شود که واقعه با ادله ای که در حقوق کیفری وجود دارد تطبیق می نماید یا نه. نقش دادگاه این است که تشخیص دهد، مثلاً اقرار یا شهادت تحصیل شده آیا همان اقرار و شهادتی است که در مبحث ادله ذکر شده است؛ و اگر مطابقت نداشت دعوی را به عنوان عدم مطابقت با مبحث ادله رد و محکوم کند. بعضی اوقات مشاهده می شود که چند نفر متهم به ارتکاب جرمی مثلاً اختلاس بوده اند و یکی از متهمین همین که مافوق خود را متهم نموده و نسبت شرکت یا معاونت در اختلاس به او می دهد یا به متهم دیگری این نسبت ها را می دهد بیان او به عنوان شهادت قبول و ادله حکم محکومیت سایر متهمین قرار می گیرد. یا آن که باز پرس به متهم وعده معافیت می دهد به شرط این که اعتراف کند و متهم در نتیجه آن وعده یا علاقه به معافیت و خلاصی از توقیف، مطالبی بر ضرر اشخاص دیگر اظهار می دارد و آن اظهارات در دادگاه ها شهادت تلقی و موجب محکومیت او می گردد.

با شکل گیری دولت های مرکزی قدرتمند، جرم یک خطای عمومی محسوب می شود که با اخلال در نظم اجتماعی، کل جامعه را تهدید می کند و از امنیت آن می کاهد. بر اساس این تفکر، مسئولیت اصلی مجرم در قبال دولت است و دولت، به نمایندگی از جامعه، مجرمان را تعقیب کرده و به سزای اعمالشان می رساند. (میر محمد صادقی، ۱۴۰۰، ۱۵) در امور کیفری، هدف و ملاک اصلی قانونگذاری، کشف واقع و تلاش برای رسیدن به حقیقت امور است. (هاشم الرضاعی، ۲۰۱۳، ۳۱) بر این اساس، به قاضی دادگاه اجازه هرگونه اقدامی داده شده تا بتواند از طریق آن به حقیقت



مورد نظر برسد. ماده ۳۶۲ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ از جلوه های این اختیار محسوب می شود که بر اساس آن دادگاه علاوه بر رسیدگی به ادله مندرج در کیفرخواست یا ادله مورد استناد طرفین، هرگونه تحقیق یا اقدامی را که برای کشف حقیقت لازم است، با قید جهت ضرورت آن، انجام می دهد. بنابراین، تحصیل دلیل از سوی قاضی دادگاه برای کشف حقیقت خارج از اقدامات دادرسی و ادله طرفین، اگر چه به نوعی در جهت جبران لطمه وارده به جامعه و شخص است، ولی در واقع با توجه به جنبه عمومی جرم، تحصیل دلیل برای کشف واقع را بر اصل بی طرفی ترجیح داده است. زیرا، آنچه مدنظر قانونگذار است، کشف واقع در امور کیفری بر اساس تفکیک میان دادرسی و دادگاه است. از این رو، قلمرو کشف حقیقت در نظام عدالت کیفری کلاسیک، فقط عمل جنایی و قابلیت انتساب آن به فرد بوده است. به همین دلیل است که هدف دادرسی، جمع آوری دلایل و تحصیل دلیل و اثبات جرم و هدف دادگاه هم رسیدگی به پرونده تکمیلی توسط دادرسی می باشد. و در جریان رسیدگی، قاضی دادگاه مکلف است در صورت عدم کفایت دلیل و یا عدم اعتقاد بر بزهکاری متهم، حکم برائت او را صادر نماید.^۱ بنابراین، منظور از کشف حقیقت در مرحله دادرسی همان دستیابی به واقعیت و حقیقت امور است و چیزی فراتر از جمع آوری دلیل مدنظر است. امری که در عالم واقع، حادث شده و قاضی کیفری برای رسیدن به آن تلاش و کوشش می کند و در صورت حصول اطمینان از صحت ارزیابی دلایل و شرایط صحت و اعتبار دلیل ارائه شده، رأی به محکومیت متهم می دهد.

۲-۲- قلمرو کشف حقیقت در عدالت کیفری میانی

با ظهور قدرت مرکزی سازمان یافته و دولت به معنای امروزی و به ویژه با تولد و گسترش حقوق کیفری مدرن که از اوایل سده نوزدهم میلادی در پرتو دیدگاه های بکاریا صورت گرفت، به تدریج نمایندگان دولت، یعنی کارگزاران پلیسی- قضایی، سرنوشت تعقیب و محاکمه کیفری را به دست گرفتند و بنابراین، نقش شاکی- بزه دیده در فرآیند کیفری کمرنگ شد. (نجفی ابرند آبادی، ۱۳۸۲، ۲۰) در حقیقت با ظهور علم جرم شناسی در سال ۱۸۷۶، با انتشار کتاب انسان بزهکار توسط لمبروزو عصر مجرم مداری در حقوق کیفری آغاز گردید. با ظهور این مکتب بود که اندیشه های اصلاح و باز پروری مجرم مدنظر جرم شناسان قرار گرفت و بزه دیده در فرآیند کیفری کلاسیک و حتی در مکتب دفاع اجتماعی به عنوان عنصری فراموش شده محسوب شد و تنها می توانست به عنوان شاکی خصوصی به دنبال جبران خسارات مادی وارد شده به خود باشد.

^۱ نظریه مشورتی اداره حقوقی قوه قضاییه به شماره ۷/۷۴۳ مورخ ۸۳/۱۰/۵.



در نگاه سنتی به مقررات آیین دادرسی کیفری همواره دو هدف برای آن تعیین شده است. یکی حفظ نظم جامعه از طریق سازماندهی نهادهای عدالت کیفری و تعیین ضوابط حاکم بر آنها، و دوم، حفظ حقوق و آزادی های متهم به عنوان موضوع اصلی دادرسی کیفری. (طهماسبی، ۱۳۹۹، ۳۸) اما بزه دیده در عدالت کیفری سنتی به بازیگر یا به تعبیر بهتر کنشگری فراموش شده و منفعل تبدیل شده است. به اعتقاد جرم شناسان فمینیست این احساس برای زنان درگیر در عدالت کیفری به ویژه زنان بزه دیده شدیدتر است. (نجفی ابرند آبادی، ۱۳۸۲، ۱۷) شاید عدالت کیفری میانی در جهت اصلاح مجرم از طریق مجازات او تحولات عظیمی در نظام عدالت کیفری ایجاد کرده باشد، لیکن، در انجام رسالت اصلی خود که همانا کنترل جرم باشد، چندان موفق نبوده است. تراکم کاری بسیار زیاد دادگاه ها، ناراضی مردم از طولانی بودن دادرسی، تورم جمعیت کیفری و افزایش روز افزون آمار زندانیان از نشانه های ناکارآمدی این نظام محسوب می شود که در نتیجه آن ممکن است قربانیان جرم را به سمت و سوی توسل به شیوه های غیر رسمی مبارزه با بزهکار و گرایش به دادگستری خصوصی سوق دهد. در چنین فضایی، اندیشه عدالت ترمیمی به منظور اجتناب از فرآیند های رسمی و پیچیده و نیز به منظور مشارکت دادن جامعه مدنی در حمایت از بزه دیده ظهور پیدا کرد.

۳- قلمرو کشف حقیقت در عدالت کیفری نوین

تحولات قانونگذاری در سال ۱۳۹۲ در قانون آیین دادرسی کیفری، در زمینه ارجاع دعاوی کیفری به یک نهاد غیر کیفری، فصل جدیدی را در قواعد شکلی ایجاد کرد. تدوین و تصویب ماده ۸۲ قانون آیین دادرسی کیفری که به آیین فصل اشاره دارد موجب توسعه قلمرو اهداف نظام عدالت کیفری در فرآیند رسیدگی های کیفری گردید. آیین فصل که در پرتو آموزه های مکتب عدالت ترمیمی به نظام کیفری پا نهاده است، به دادرسی این اجازه را می دهد که به منظور ایجاد سازش و رفع خصومت میان طرفین رسیدگی، جرایم خاصی را به شخص یا مؤسسه برای میانجیگری ارجاع دهد. تا قبل از مقرر فوق، آیین فصل مختص به دعاوی خصوصی بود، اما ورود این نهاد غیر کیفری به مقررات کیفری، مرز بندی سنتی میان دعاوی خصوصی و کیفری را تعدیل نمود و تکلیف اصلی دادرسی کیفری که رسیدگی ماهیتی به جرایم ارتكابی برای وصول به حقیقت است را، به اشخاصی که اصطلاحاً ریش سفید نامیده می شوند واگذار نمود. این موضوع گرچه در کنه خود کشف حقیقت را به دنبال دارد لیکن از نشانه های تحول نظام عدالت کیفری به شمار می آید. موضع قانونگذار کیفری و حرکت به سوی پذیرش تعریف نوینی از قلمروی کشف حقیقت، در قالب های



مختلفی مطرح می شود. قلمرو نوین کشف حقیقت در قالب پاسخ های اجتماعی به جرم، توجه به بزه دیده، قضا زدایی و میانجیگری کیفری از آن جمله است که به بیان آنها پرداخته می شود.

۳-۱- قلمرو نوین کشف حقیقت در قالب پاسخ های اجتماعی به جرم

پس از یک دوره سلطه نسبتاً انحصاری حقوق کیفری، خصوصاً در قلمرو پاسخ به پدیده های مجرمانه، امروزه گرایش روز افزونی به سوی خروج از سیستم عدالت کیفری، قضا زدایی و اجتماعی سازی هرچه بیشتر پاسخ به جرم و انحراف به وجود آمده، و در همسایگی حقوق کیفری، انواع جدید پاسخ های اجتماعی به موقعیت های مسأله دار شکل گرفته است. (احمدی، ۱۳۹۳، ۴۶) بدین ترتیب، نقش مردم و شهروندان علاوه بر تعیین نمایندگان قوه مقننه که مؤثر در امر قانونگذاری و جرم انگاری بود به مشارکت آنان در پاسخ به پدیده مجرمانه نیز توسعه یافت. (حجتی، ۱۳۹۶، ۱۱) و در قالب دستاوردهای علوم جنایی، عنوان سیاست جنایی مشارکتی بدان اطلاق شد. هسته اصلی حقوق کیفری، ارائه پاسخ و واکنش کیفری به جرم است. در این راه حاکمیت و دولت، عمده دغدغه خود را صرف پاسخ سریع و قاطع به پدیده مجرمانه می کند و بدین جهت ممکن است در پرتو قواعد رسمی آیین دادرسی کیفری، بزه دیده عنصری مطرود و متروک باقی بماند. به خاطر همین انتقادات وارد بر نظام عدالت کیفری سنتی، جبران خسارت وارده به بزه دیده و توجه به جایگاه او موجب رویکرد جدیدی به نام عدالت ترمیمی گردید. با افول نظام عدالت کیفری و ظهور مکتب عدالت ترمیمی فصل نوینی از مداخلات جامعه محلی و نقش بخشی به این نهاد در روند اجرای عدالت گشوده شد و افراد جامعه محلی که در گذشته در حد شاهد یا مجری حکم در اجرای عدالت مداخله داشتند، امروزه تحت لوای روش هایی چون میانجیگری کیفری، فرصت حضور در کانون اجرای عدالت را پیدا کرده اند.

بر اساس این رویکرد، جبران خسارت و ضرر و زیان اشخاصی که در نتیجه وقوع جرم متضرر گردیده اند غایت و هدف اصلی تلقی می شود. (غلامی، ۱۳۹۵، ۹) امروزه یکی از جهت گیری های عمده آیین دادرسی کیفری دستخوش تحول و دگرگونی عمده ای شده است. به همین دلیل راهکارهایی به منظور گسترش شیوه های ترمیم آثار جرم و استفاده از پاسخ های اجتماعی در بطن فرآیند کیفری ایجاد شده است. میانجیگری و صلح و سازش هر دو از شیوه های جایگزین اختلاف رسمی می باشند که مقنن در ماده ۸۲ قانون آیین دادرسی کیفری سال ۱۳۹۲ آنها را در عرض یکدیگر مطرح نموده و در مواد ۸۳ و ۸۴ این قانون، ساز و کار، شرایط و ضوابط مشخصی برای میانجیگری پیش بینی نموده است. صلح و سازش ممکن است نتیجه میانجیگری باشد یا از طریق



دیگری حاصل شود.^۱ نتیجه نهایی این فرآیند منجر به نوعی قضا زدایی شده و باعث توقف در رسیدگی قضایی می شود. (کوشکی، ۱۴۰۰، ۳۰۰) بر این اساس، مفاهیمی چون ترمیم و جبران خسارت جایگزین پاسخ های رسمی گردید. رویه قضایی محاکم کیفری نیز بر این امر دلالت دارد.^۲ بر اساس آراء صادره از محاکم کیفری، اگر بتوان به جای فرآیند کیفری که خود دارای درجاتی از قدرت سزا دهنده، اربابی، تحقیر کننده و سرزنش آمیز است، از فرآیند غیر کیفری برای پاسخ به اقدام غیر قانونی مرتکب استفاده نمود. حق بر مجازات نشدن اقتضای آن را دارد که تدابیر مذکور اولویت یافته و تدابیر کیفری را به تأخیر اندازد. ترجیح فرآیندها و پاسخ های غیر کیفری به فرآیند و پاسخ های کیفری به فرآیند نه تنها ناشی اصل حداقل بودن حقوق جزا که در تبصره الحاقی (به موجب ماده ۲ قانون کاهش مجازات حبس تعزیری مصوب ۹۲/۰۲/۲۳) به ماده ۱۸ از قانون مجازات اسلامی مصوب سال ۹۲ نیز مورد اشاره واقع شده است، بلکه ناشی از حق بر مجازات نشدن نیز می باشد. توسل به مجازات هزینه زا ترین فرآیند و زیانبار ترین پاسخ به جرم است و بدیهی است که توسل به آن باید در صورت احراز نا کارآمدی و یا عدم تناسب سایر فرآیندها و پاسخ ها صورت گیرد. لذا با مدنظر قراردادن اهداف جدید برای نظام عدالت کیفری و استخدام تکنیک ها و فنون جدید جهت تنظیم و تعیین راهبرد مدیریت خطر و کنترل بزهکار بالقوه و بالفعل که منجر به پای بندی و تعهد بزهکار به قوانین و مقررات نظام حقوقی حاکم بر او می شود. بنابراین، به منظور جایگزینی کیفر و کاهش آثار زیان بار آن و گاه تحت تأثیر اصول بنیادین حقوق کیفری مذکور با پیش بینی اصلاح مرتکب در آینده، گاه در اجرای ماده ۳۹ قانون مجازات اسلامی سال ۱۳۹۲ حکم بر معافیت از کیفر و یا حکم به تخفیف مجازات صادر می گردد.

۳-۲- قلمرو نوین کشف حقیقت در قالب توجه به بزه دیده

از پایان سال های دهه ۱۹۶۰ تحت تأثیر نظریه های مختلف جامعه شناسی کیفری همانند نظریه برچسب زنی و جرم شناسی انتقادی که می توان آن را زیر عنوان کلی جرم شناسی واکنش اجتماعی جمع کرد، رویکردی کاملاً اصیل و نوینی از هدف آیین دادرسی کیفری ارائه شد. نتیجه سیاست جنایی برگرفته از تجزیه و تحلیل های جامعه شناسی کیفری، جرم زدایی از رفتارهای جرم انگاری شده یا دست کم اتخاذ سیاست عدم مداخله نهاد عدالت جنایی و نیز حل و فصل نا کیفری

^۱ نظریه مشورتی شماره ۷/۹۴/۵۴۹ مورخ ۱۳۹۴/۳/۲ اداره حقوقی قوه قضاییه.

^۲ رأی صادره شعبه ۱۱۹ دادگاه کیفری دو شهرستان ارومیه سال ۱۳۹۸ و رأی شماره ۴۹۷ مورخ ۱۴۰۰/۷/۲۸ شعبه ۱۰۸ دادگاه کیفری دو شهرستان کرج و رأی شماره ۸۹۲ مورخ ۱۴۰۰/۸/۲۶ شعبه ۱۰۸ کیفری دو شهرستان کرج.



اختلاف هایی که قانون گذار آنها را جرم نام گذاری کرده، می باشد. بدین ترتیب، از حقوق کیفری بدون کیفر حمایت شده است. (ریموند گسن، ۱۳۸۵، ۳۴۳) از سوی دیگر از دهه ۱۹۷۰ به موازات جرم شناسی و اکنش اجتماعی، جرم شناسی بزه دیده شناسی که همسو با پیامدهای جرم شناسی و اکنش اجتماعی و نظریه برچسب زنی بود، توسعه پیدا کرد. (رایجیان اصلی، ۱۳۸۴، ۷) بزه دیده شناسی، بزه دیده را در قالب آیین دادرسی کیفری جای داد. حقوق بزه دیده از جمله، حق بهره مندی از ترمیم و جبران خسارت یکی از ارکان تشکیل دهنده این اندیشه بود. از این رو نوع و الگوی جدیدی از عدالت یعنی عدالت ترمیمی در برابر عدالت تنبیهی کلاسیک شکل گرفت، که ترمیم رابطه اجتماعی میان بزه دیده و مرتکب جرم، هدف نهایی این برداشت از عدالت جنایی را تشکیل می دهد.

عدالت کیفری سنتی با تأکید بر نقش دولت در رسیدگی به جرایم بزه کاران و با اعمال کیفرهای تحمیلی بر بزه کار، به نا حق بزه دیده متأثر از جرم را در پیگیری بزه ارتكابی و پاسخگویی بزه کار در قبال بزه دیده گان مستقیم و غیر مستقیم صادره نموده است و لازم است که به مثابه دعاوی مدنی، در دعاوی کیفری نیز بزه دیده گان مستقیم و غیر مستقیم در کنار بزه کار، طرف های اصلی دعوی تلقی شده و دادرسی کیفری در وهله نخست در راستای حمایت از منافع و مصالح آنها و (نه دولت) تلقی شود. (غلامی و غازانی، ۱۳۹۲، ۶) بدون تردید یکی از مهم ترین اصول میانجیگری کیفری، تأمین امنیت بزه دیدگان است. تحمل بزه، تجربه ناخوشایند و هولناکی است که بزه دیده گان را در معرض احساس تهدید و نا امنی مستمر قرار داده، زیان های روحی و روانی جبران ناپذیری را برای آنها به دنبال می آورد. (غلامی، ۱۳۸۵، ۱۲۰) به همین دلیل، حقوق قربانیان جرائم، یکی از مهم ترین موضوعات آیین دادرسی کیفری است و حال آن که تا این اواخر برای بزه دیده در محاکمه کیفری به عنوان مدعی خصوصی حق ناچیزی شناخته می شد. اما امروزه بزه دیده در حقوق کیفری موقعیتی ممتاز دارد تا بدان حد که سخن از یک سیاست جنایی مبتنی بر حقوق بزه دیدگان است. بدینسان، جرم شناسان به تدریج پژوهش های خود را برکنشگر دیگر بزه کاری یعنی بزه دیده متمرکز کردند تا نقش وی را در تکوین جرم برآورد نمایند. حاصل این رهیافت تولد رشته جدیدی به نام بزه دیده شناسی بود. بر اساس یافته های بزه دیده شناسی قربانی جرم که بیشتر به عنوان یک عنصر بی گناه و بی تقصیر در فرآیند تکوین جرم شناخته می شد، با رفتارهای تحریک آمیز خود باعث شکل گیری اندیشه مجرمانه در ذهن بزه کار می شود. بنابراین، در اندیشه های جدید حقوق کیفری، بزه دیده می تواند ایجاد کننده زمینه ارتکاب جرم در وضعیت های پیش جنایی محسوب شود.



بدین ترتیب، اوضاع و احوالی که متهم را به ارتکاب جرم برانگیخته است، از قبیل رفتار و گفتار تحریک آمیز بزه دیده در کاهش میزان تقصیر او بی تأثیر نیست. (اردبیلی، ۱۴۰۰، ۱۴۹) بر همین اساس، یکی از جلوه های ظهور مکتب بزه دیده شناسی در حقوق کیفری ایران، بند پ ماده ۳۸ قانون مجازات اسلامی سال ۱۳۹۲ می باشد. مطابق این بند قانونگذار اوضاع و احوال خاص مؤثر در ارتکاب جرم، از قبیل رفتار یا گفتار تحریک آمیز بزه دیده را به عنوان یکی از موجبات تخفیف در نظر گرفته است^۱ از آن جهت که بزه دیده که مدت ها مغفول مانده و نادیده گرفته شده است امروزه، موضوع دل نگرانی مسئولان سیاست جنایی است. (جرج پیکا، ۱۳۸۹، ۵۱) بنابراین، مطالعات بزه دیده شناسی، به دنبال پیشبرد تدابیری است که با حذف وضعیت های خطرناک از وقوع خطرات احتمالی در آینده پیشگیری کند. این توجه نوین به بزه دیده، عدالت کیفری را به سمت و سوی عدالت کیفری نوین سوق می دهد. از این رو، نوع و الگوی جدیدی از عدالت یعنی عدالت ترمیمی در برابر عدالت تنبیهی کلاسیک و الگوی باز پروری مدرن شکل گرفته است که بزه دیده را در متن نظام عدالت کیفری جای می دهد.^۲

۳-۳- قلمرو نوین کشف حقیقت در پرتو قضا زدایی

از آغاز سال های ۱۹۸۰ میلادی تا اندازه بسیاری تحت تأثیر مطالعات بزه دیده شناسی و نیز انسان شناختی حقوقی، مفاهیمی چون احیاء، بازسازی، استرداد، مصالحه، مذاکره و میانجیگری وارد ادبیات حقوق کیفری شد. (نجفی ابرند آبادی، ۱۳۸۱، ۱۱) در برنامه اول توسعه قضایی، به مواردی همچون افزایش میزان مشارکت شهروندان، استفاده از نهاد های شبه قضایی و کاهش توسل به مراجع قضایی توجه ویژه ای شد که نتایج آن را به صورت ملموس می توان در قانون آیین دادرسی کیفری مصوب سال ۱۳۹۲ مشاهده نمود. در واقع قانون مذکور، ضمن به رسمیت شناختن حوزه

^۱ در بند ۳ ماده ۲۲ قانون مجازات اسلامی سال ۱۳۷۰، رفتار و گفتار تحریک آمیز مجنی علیه به عنوان یکی از جهات تخفیف مجازات بیان گردیده بود. در بند پ ماده ۳۸ قانون مجازات اسلامی سال ۱۳۹۲ به جای واژه مجنی علیه از واژه بزه دیده استفاده شده است. به نظر می رسد به کار بردن این واژه در قانون مجازات سال ۹۲ یک گام حرکت به جلو در جهت تحقق آموزه های مکتب بزه دیده شناسی در عدالت کیفری نوین می باشد.

^۲ عدالت ترمیمی به طور عمده حول محور حقوق و منافع و مصالح بزه دیده شکل گرفته و پیش از آن که جنبه تقنینی و نظری به آن داده شود در برخی کشورها به ابتکار طرفین جرم، خانواده های ذینفع، جامعه محلی و به ویژه قضات به خصوص در دادسرا اجرا شده بود. بعدها یعنی در دهه ۱۱۹۰ میلادی به عنوان ارکان عدالت ترمیمی یا عدالت نوسازی گرا در آمد. (جهت مطالعه بیشتر رجوع کنید به دیباچه کتاب بزه دیده در فرآیند کیفری، نوشته علی نجفی ابرند آبادی، صص ۲۵-۱۱)



مشارکت شهروندان در فرآیند عدالت کیفری، نسبت به توسعه آن نیز اقدام کرده و تمایل بیشتری به سوی سیاست جنایی مشارکتی پیدا کرده است. این قانون، رویکرد قوانین سابق را به دولتی بودن فرآیند دادرسی کیفری متحول کرده و مشارکت دادن شهروندان و نهادهای جامعه را در جریان دادرسی های کیفری تا حدودی پذیرفته است. تا حدی که می توان جایگزین های تعقیب را منطبق با اندیشه قضا زدایی دانست. (کوشکی، ۱۳۸۹، ۳۲۱) چهار چوب نظری عدالت ترمیمی در واقع نظریه العا گرایي نظام کیفری و ساز و کار های سه گانه قضا زدایی، جرم زدایی و کیفر زدایی است که جملگی در مقام محدود کردن قلمرو مداخله نظام عدالت کیفری و مشارکت دادن جامعه مدنی به شیوه های مختلف در قبال بزهکاری اند. (نجفی ابرند آبادی، ۱۳۹۴، ۶) به علاوه، در مواردی نیز با مورد توجه قرار دادن آموزه های مکتب عدالت ترمیمی شرایط مداخله شهروندان و نهادهای مردم نهاد را در امر دادرسی کیفری فراهم نموده است. از جمله آموزه های جدید سیاست جنایی مشارکتی که در قانون آیین دادرسی کیفری سال ۹۲ به رسمیت شناخته شده، میانجیگری کیفری است. این تأسیس علاوه بر آن که یکی از آموزه های مهم مکتب عدالت ترمیمی است یکی از روش های مرسوم قضا زدایی نیز محسوب می شود، که در راستای اجرای برنامه های قضا زدایی پرونده از طرف مقام تعقیب به برنامه میانجیگری احاله می شود. (غلامی، ۱۳۹۵، ۱۱۹) بدین ترتیب، با تصویب قانون آیین دادرسی کیفری در سال ۹۲ و اصلاحات بعدی آن، تغییرات نوینی در این قانون صورت گرفت که راهی برای قضا زدایی در فرآیند رسیدگی کیفری تلقی می شود. بر اساس رویکرد جدید قانونگذار کیفری در جرایم تعزیری درجه شش، هفت و هشت که مجازات آنها قابل تعلیق است مقام قضایی می تواند به درخواست متهم و موافقت بزه دیده یا مدعی خصوصی و با اخذ تأمین مناسب حداکثر دو ماه مهلت به متهم بدهد تا برای تحصیل گذشت شاکی یا جبران خسارت ناشی از جرم اقدام کند. همچنین مقام قضایی می تواند برای حصول سازش بین طرفین، موضوع را با توافق آنان به شورای حل اختلاف یا شخص یا مؤسسه ای برای میانجیگری ارجاع دهد.^۱ علاوه بر آن، به موجب قسمت اخیر ماده ۱۹۲ بازپرس مکلف شده است، در جرایم قابل گذشت در صورت امکان، سعی در ایجاد صلح و سازش و یا ارجاع به میانجیگری کند. بنابراین، در پرتو مطالعات جرم شناسی، آیین دادرسی کیفری نیز در جهت حمایت از بزه دیدگان در فرآیند دادرسی کیفری متحول شده است، اختیار قاضی کیفری در ارجاع پرونده کیفری به میانجیگری کیفری برای ترمیم و جبران خسارت بزه دیده نمونه ای از این تحولات است که در اندیشه محوری

^۱ ماده ۸۲ قانون آیین دادرسی کیفری سال ۱۳۹۲.



دفاع اجتماعی از طریق بازسازی مجرم جلوه گر می شود. به همین دلیل امروزه، هدف عمده دادرسی کیفری دیگر، مبارزه با فرد مجرم و خرد کردن او نیست.

۳-۴- قلمرو نوین کشف حقیقت در پرتو میانجیگری کیفری

بر اساس بند الف ماده یک آیین نامه میانجیگری در امور کیفری مصوب ۱۳۹۴/۹/۸ رئیس قوه قضاییه، میانجیگری، فرآیندی است که طی آن بزه‌دیده و متهم با مدیریت میانجیگر در فضای مناسب در خصوص علل، آثار و نتایج جرم انتسابی و نیز راه‌های جبران خسارت ناشی از آن نسبت به بزه‌دیده و متهم، گفتگو کرده و در صورت حصول سازش، تعهدات و حقوق طرفین تعیین می‌شود.

نظر به آن که میانجیگری کیفری فرآیندی گفتگو محور است، به معنای وساطت بین دو طرف متخاصم به منظور عفو طرف متجاوز به وسیله قربانی یا زیان‌دیده به منظور رفع اختلاف و ایجاد صلح و سازش بین آنها می‌باشد. در علم حقوق فرآیند میانجیگری کیفری، از ابزارهای سرکوبگری که باعث گسست و اختلال بیشتر در جامعه می‌شود بهره‌ای نمی‌برد و با تمسک به روش‌های غیر کیفری از ایجاد اختلاف و اختلال و پس‌آمدهای ناشی از آن جلوگیری می‌کند. بنابراین، میانجیگری ریشه در آیین حل اختلافات دارد، فرآیندی است که طی آن بر ضرورت مذاکره شرکت‌کنندگان با یکدیگر جهت حصول به یک توافق در خصوص دعوی مطروحه تأکید و بر مبنای تصمیم‌سازی آزادانه و توأم با مشارکت طرفین، نسبت به حل و فصل خصومت اقدام می‌شود. (غلامی، ۱۳۹۵، ۱۱۶) میانجیگری که ریشه در اندیشه‌های قضازدایی از رهگذر احاله اختلاف‌های ناشی از پدیده مجرمانه به میانجیگری و قبول نوعی کدخدا منشی در حل و فصل منازعات دارد، اهمیت و منزلت و نقشی غیر قابل انکار را در ترسیم سیاست عدالت کیفری مشارکتی ایفا کرده است. (سماواتی پیروز، ۲۰۰۶، ۱۱) امروزه، تمایل کشورها به استفاده از میانجیگری کیفری به عنوان یکی از جایگزین‌های تعقیب کیفری است. زیرا، میانجیگری کیفری، روشی برای حل و فصل درگیری‌های غیر دوستانه با استفاده از فرد سوم آموزش دیده، به عنوان میانجی و جایگزین دادگاه است. (دیمیتری کانتیمیر، ۲۰۱۳، ۱۷) چه این که، با استفاده از میانجیگری عمل قضایی بهبود یافته و محیطی خصوصی و محرمانه تضمین می‌شود که در آن طرفین زیر بار تشریفات قانون دادگاه پایمال نشده و در نتیجه همیشه بر خلاف محاکمه در دادگاه که در آن طرف برنده و بازنده‌ای که ادعا می‌کند حق او ضایع شده وجود دارد هر دو طرف راضی هستند.



۴- تعدیل قلمرو کشف حقیقت در قوانین کیفری ۱۳۹۲

میانجیگری کیفری به روش های مختلفی انجام می‌شود؛ یا به ابتکار شخص میانجی و صرفاً به صورت دخالت و کوشش مصلحانه به منظور نزدیک کردن مواضع طرفین به یکدیگر و ایجاد سازش بین آنها به عمل می‌آید و یا با تعیین شخص ثالثی توسط دادگاه یا با تراضی طرفین به دخالت یک یا چند نفر به منظور حل اختلاف و ایجاد سازش محقق می‌شود. صورت نخست تحت عنوان اصلاح ذات البین در آموزش‌های اخلاقی و حقوقی اسلامی مورد توجه و تأیید قرار گرفته است. و شکل دوم، در قالب حکمیت یا داوری نمود پیدا می‌کند.

در قانون آیین دادرسی کیفری سال ۱۳۷۸ میانجیگری کیفری به عنوان یکی از جایگزین های تعقیب دعوای عمومی پیش‌بینی نشده بود. ماده ۱۹۵ قانون مذکور با اشاره به تکلیف دادگاه در جهت اصلاح ذات البین دادگاه را ارشاد می‌کرد کوشش لازم و جهد کافی در اصلاح ذات البین به عمل آورد و چنانچه موفق به برقراری صلح نشود، رسیدگی و رأی مقتضی صادر نماید. ظاهر ماده مذکور دلالت بر آن داشت که تلاش و جهد لازم برای اصلاح ذات البین، تکلیف دادگاه بود و دادگاه در صورتی حق صدور رأی داشت که چنین تلاشی را به عمل آورده باشد. بنابراین، برای این که ایرادی متوجه دادگاه نباشد، بایستی تلاش و جهد در صورتجلسه دادگاه قید می‌شد و طرفین آن را امضا می‌نمودند و ضمانت اجرای این ماده تعقیب انتظامی قاضی متخلف بود.

ماده ۱۹۵ به یک امر مطلوب یعنی اصلاح ذات البین اشاره نموده است. اما به فرض که قاضی فرصت و زمینه لازم برای اصلاح ذات البین را در اختیار می‌داشت ولی تشخیص امکان اصلاح بین طرفین با او بود. بنابراین، چنانچه امکانی در حصول سازش نمی‌دید و یا موضوع همچون منافیات عفت اساساً قابل سازش و گذشت نبود دادگاه تکلیفی در کوشش و تلاش برای حصول سازش نداشت. ماده ۱۹۲ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب سال ۱۳۹۲ نیز با پیش‌بینی ایجاد سازش بین طرفین و تکلیف بازپرس به این امر گرایش به اصلاح ذات البین دارد. بر اساس ماده مذکور بازپرس مکلف است در صورت امکان، سعی در ایجاد صلح و سازش و یا ارجاع به میانجیگری نماید این ماده در قانون سال ۱۳۷۸ با این سبک و سیاق پیش‌بینی نشده بود و پیش‌بینی آن از نوآوری های قانون سال ۱۳۹۲ محسوب می‌شود.

مشارکت انجمن‌های مردمی و سازمان‌های غیر دولتی، یکی از جدیدترین پدیده‌هایی است که در روند فرایند کیفری شکل گرفته است. در واقع شیوه های سنتی حل و فصل اختلافات در خارج از



نظام کیفری و توسط مراجع اجتماعی همانند میانجیگری، داوری و صلح و سازش که به صورت عرفی و غیر رسمی در بسیاری از جوامع بشری متداول بوده است با پیدایش اندیشه های کیفر زدایی، قضا زدایی و به ویژه عدالت ترمیمی دوباره مطرح و نوسازی شده است. قانونگذار ایرانی نیز با تصویب ماده ۸۲ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب سال ۱۳۹۲ به نقش غیر قابل انکار جامعه مدنی در فرآیند میانجیگری های کیفری بی توجه نبوده و اعمال دستاوردهای عدالت ترمیمی را توأم با اعمال سیاست جنایی مشارکتی مورد پذیرش قرار داده است. این ماده در رابطه با امکان ارجاع موضوع به منظور حصول سازش میان بزهکار و بزه دیده در جرایم تعزیری درجه شش، هفت و هشت، مبین تمایل قانونگذار به میانجیگری کیفری جامعه توأم با نظارت مقام قضایی است. چرا که ضمن توجه به سیاست جنایی مشارکتی که توأم با جلب همکاری شهروندان و نهادهای جامعه مدنی برای قضا زدایی و پرهیز از استفاده از پاسخ های سرکوبگرانه به جرم است، جلوه ای از عدالت ترمیمی است که تا اندازه ای عدالت کیفری را به عدالت مدنی نزدیک نموده و مرز سنتی بین حقوق کیفری و حقوق مدنی را کم رنگ می کند. بدین ترتیب، قانونگذار در ماده مذکور با الهام از آموزه های مکتب عدالت ترمیمی و به منظور ایجاد سازش میان طرفین و خارج ساختن پرونده های کم اهمیت از فرآیند قضایی، ارجاع برخی از جرایم خاص را به میانجیگری کیفری پیش بینی نموده است.

عدالت ترمیمی، بزه را نوعی تخطی نسبت به مردم و روابط آنان می داند. این فرآیند تعهداتی را به وجود می آورد تا از آن طریق مسائل سامان یابند؛ در حالی که عدالت سزا دهنده، تقصیر و کیفر را در اختلاف بزهکار و دولت تعیین و تبیین می کند. عدالت ترمیمی از این اندیشه دفاع می کند که رفتار مجرمانه قبل از هر چیز با تجاوز یک فرد به حقوق و آزادی های فرد دیگر تلقی شود. وقتی جرمی ارتکاب می یابد، بزه دیده است که صدمه می بیند نه دولت. عدالت ترمیمی علاوه بر جستجوی روش های جبران خسارت زیان دیده در اندیشه بازپروری بزهکار نیز هست؛ زیرا، جبران ضرر و زیان و حل و فصل مشکلات ناشی از جرم به منظور حصول توافق و آشتی و پیشگیری از زیان های بیشتر از اصول کلی و اساسی مکتب عدالت ترمیمی می باشد. بدین ترتیب، در حالی که در سیستم عدالت کیفری رسمی، در اعمال کیفر و دیگر ضمانت اجراها به صورت یک طرفه و تحمیلی عمل می شود، بزهکار قبل و بعد از محکومیت، هیچ نقشی در تعیین سرنوشت خویش ندارد و از ابتدا تا انتهای ورود به چرخه نظام عدالت کیفری، حق انتخابی برای وی مقدور نیست؛ اما در فرآیند میانجیگری کیفری مجرم آگاهانه و با علم و اختیار وارد چرخه میانجیگری می شود. و البته در هر مرحله ای نیز می تواند از مشارکت خویش در این فرآیند صرف نظر کرده و به سیستم



دادرسی رجوع کند. پس بنابراین، در چنین فرآیندی مجرم از یک نقش آفرینی منفعل در دستگاه عدالت کیفری به یک نقش آفرین فعال در میانجیگری تبدیل می‌شود و با مشارکتی که در این فرآیند از خود بروز می‌دهد و بر مبنای امکاناتی که در اختیار دارد در فرآیند عدالت ترمیمی، داوطلبانه نقش تعیین‌کننده ایفا می‌کند. بر این اساس، هرچند که کشف حقیقت به طور بنیادین و سنتی به عنوان هدف و مقصود اصلی در دعاوی کیفری ترسیم شده است؛ اما قانونگذار در قانون آیین دادرسی کیفری سال ۱۳۹۲ با چرخشی هدفمند از اطلاق قلمرو کشف حقیقت کاسته و به سوی نسبیت آن گام برداشته است و به موجب آن به متهم اجازه داده شده است تا با شاکی به توافق رسیده و رضایت وی را برای گذشت او اخذ نماید. بنابراین، نظام کیفری ایران دیگر همانند گذشته به دنبال کشف حقیقت نیست و به فصل خصومت میان طرفین دعاوی کیفری هم توجه و نظر دارد.



نتیجه گیری

پس از احراز وقوع جرم، شناخت شخصیت مجرم که در مکتب های عدالت سنتی و میانی مورد بررسی قرار می گرفت، مدل سومی از عدالت کیفری پدیدار گشته است که به عدالت ترمیمی مشهور است. این نوع از عدالت، در مکتب عدالت نوین مورد بحث قرار می گیرد. امروزه در پی تحولات ناشی از مطالعات جرم شناسی بزه دیده شناسی، حقوق بزه دیده در فرآیند رسیدگی از اهمیت زیادی برخوردار شده است. در قانون آیین دادرسی کیفری سال ۹۲ می توان این توجه خاص را مشاهده کرد. ماده یک قانون مذکور در مقام تعریف آیین دادرسی کیفری، متهم، بزه دیده و جامعه را به عنوان ارکان سه گانه فرآیند دادرسی کیفری مورد اشاره قرار داده و رعایت حقوق آنها را مورد تأکید قرار داده است. در ماده ۲ نیز مجدداً به این سه مقوله اشاره شده و به این امر تصریح شده است که دادرسی کیفری باید مبتنی بر قانون باشد و حقوق طرفین دعوا (متهم، بزه دیده و جامعه) را تضمین کند. بدیهی است که امنیت و آرامش در جامعه در پرتو برگزاری دادرسی مبتنی بر قانون و همچنین با رعایت حقوق متهم، بزه دیده و جامعه شکل می گیرد. به همین دلیل، قانونگذار کیفری در اصلاحات تقنینی سال ۹۲ بر فعال کردن نقش بزه دیده، متهم و جامعه در طول فرآیند دادرسی و تأثیر گذاری خواسته های بزه دیده تأکید می کند.

قلمرو سنتی حقوق کیفری در قالب احراز جرم و انتساب آن به متهم واقعی به منظور اجرای عدالت مطرح می شود. پس از یک دوره سلطه نسبتاً طولانی نظام عدالت تنبیهی، امروزه دادرسی های کیفری گرایش بسیار زیادی به خروج از آن سیستم سنتی دارند. دستاوردهای علوم جنایی که با عنوان سیاست جنایی مشارکتی نام گرفته است، فصل نوینی از مداخلات جامعه محلی و نهادهای مدنی را به روی نظام عدالت کیفری گشوده است. به گونه ای که تحت تأثیر نظریه های جرم شناسی واکنش اجتماعی، در برابر عدالت تنبیهی، نوع دیگری از عدالت با عنوان عدالت ترمیمی را تأسیس نموده است. بر این اساس می توان گفت یافته های پژوهش حاضر حکایت از آن دارد که:

۱- پذیرش و گرایش به استفاده از پاسخ های اجتماعی در مقابل پدیده مجرمانه، قلمرو نوینی از کشف حقیقت در امور کیفری شناخته می شود. بدین گونه که نقش مردم و شهروندان در پاسخ به پدیده مجرمانه تحت لوای روش هایی چون میانجیگری کیفری توسعه یافته و بدین ترتیب شهروندان می توانند فرصت حضور در کانون های اجرای عدالت را بیابند.



۲- بزه دیده محوری و توجه به نقش بزه دیده در فرآیند دادرسی های کیفری، قلمرو نوین دیگری از کشف حقیقت در امور کیفری محسوب می شود. نتیجه این رویکرد، ظهور رشته های جدیدی از علم جرم شناسی بنام بزه دیده شناسی است که بهره مندی از حق ترمیم آسیب های روحی و روانی و همچنین جبران خسارت های مادی از ارکان اساسی این اندیشه است که تحت تأثیر آموزه های مکتب عدالت ترمیمی، بازسازی روابط اجتماعی میان بزه دیده و بزهکار را در سر لوحه کار خود قرار می دهد.

۳- قضا زدایی و افزایش میزان مشارکت شهروندان و نیز استفاده از نهاد های مدنی به منظور کاهش توسل به دستگاه قضایی از دیگر جلوه های قلمرو نوین کشف حقیقت در امور کیفری است. قانون آیین دادرسی کیفری مصوب سال ۱۳۹۲ ضمن به رسمیت شناختن حوزه مشارکت شهروندان در فرآیند دادرسی کیفری به سوی پذیرش سیاست جنایی مشارکتی گام برداشته است. مواد ۸۲ و ۱۹۲ قانون آیین دادرسی کیفری در خصوص تلاش دادرس کیفری برای ارجاع دعاوی کیفری به نهاد هایی چون شورای حل اختلاف و میانجیگری کیفری در جرایم با درجه شش، هفت و هشت که قابل تعلیق هستند را می توان از مظاهر قلمروی جدید کشف حقیقت عنوان نمود. بنابراین، می توان گفت، یافته های تحقیق حاکی از آن است که امروزه قلمروی کشف حقیقت تنها به احراز جرم و انتساب آن به متهم خلاصه نمی گردد و در نتیجه، مفهوم کشف حقیقت از مفهوم سنتی آن فاصله گرفته و به نظام عدالت مدنی نزدیک تر شده است.



منابع

- ۱- احمدی، لیلا، (۱۳۹۳)، میانجیگری روشی مؤثر در تحقق عدالت ترمیمی، فصلنامه مددکاری اجتماعی، دوره سوم، شماره ۱.
- ۲- اردبیلی، محمد علی، (۱۴۰۰)، حقوق جزای عمومی، جلد سوم، تهران، نشر میزان.
- ۳- جرج پیکا، (۱۳۸۹)، جرم شناسی، برگردان: علی حسین نجفی ابرند آبادی، تهران، نشر میزان.
- ۴- حجتی، مهدی، (۱۳۹۶)، میانجیگری راهکاری نو در دادرسی کیفری، روزنامه ایران، بخش اجتماعی، شماره ۵۲۴۳۷.
- ۵- خالقی، علی، (۱۳۹۵)، آیین دادرسی کیفری، جلد دوم، تهران، انتشارات شهر دانش.
- ۶- دانشنامه عدالت ترمیمی، (۱۳۹۵)، مجموعه مقالات همایش بین المللی عدالت ترمیمی و پیشگیری از جرم، زیر نظر دکتر محمد فرجی ها، تهران، نشر میزان.
- ۷- رایجیان اصلی، مهرداد، (۱۳۸۴)، بزه دیده شناسی حمایتی و بزه دیده در فرآیند کیفری، تهران، انتشارات شهر دانش.
- ۷- طهماسبی، جواد، (۱۳۹۹)، آیین دادرسی کیفری، جلد اول، تهران، نشر میزان.
- ۸- غلامی، حسین، (۱۳۹۵)، عدالت ترمیمی، تهران، انتشارات سمت.
- ۹- غلامی، حسین، رستمی غازانی، امید، (۱۳۹۲)، زمینه های عدالت ترمیمی در اساسنامه دیوان کیفری بین المللی، مجله پژوهش های حقوق کیفری، شماره ۲.
- ۱۰- غلامی، حسین، (۱۳۸۵)، اصل حداقل بودن حقوق جزاء، فصلنامه حقوق کیفری، سال اول، شماره ۲.
- ۱۱- کوشکی، غلامحسن، (۱۳۸۹)، جایگزین های تعقیب دعوی عمومی در نظام دادرسی کیفری ایران و فرانسه، دو فصلنامه حقوق و سیاست، دوره دوازدهم، شماره ۲۹.
- ۱۲- کوشکی، غلامحسن، (۱۴۰۰)، آیین دادرسی کیفری، جلد ۱، تهران، انتشارات جهاد دانشگاهی.



۱۳- گسن، ریموند، (۱۳۸۵)، ملاحظه‌هایی درباره هدف آیین دادرسی کیفری، ترجمه شهرام ابراهیمی، مجله حقوقی دادگستری، شماره ۵۷-۵۶.

۱۴- میر محمد صادقی، حسین، (۱۴۰۰)، حقوق جزای عمومی ۱، تهران، نشر میزان.

۱۵- نجفی ابرند آبادی، علی حسین، (۱۳۸۱)، از حقوق کیفری بزه دیده مدار تا عدالت ترمیمی، دیباچه در بزه دیده در فرآیند کیفری، مهرداد رایجیان اصلی، جلد ۱، تهران، انتشارات خط سوم.

۱۶- نجفی ابرند آبادی، علی حسین، (۱۳۸۲)، از عدالت کیفری کلاسیک تا عدالت ترمیمی، مجله پژوهش‌های دانشگاه علوم اسلامی رضوی، شماره ۹.

۱۷- نجفی ابرند آبادی، علی حسین، (۱۳۸۸)، از جرم‌مداری تا بزه دیده‌مداری، دیباچه در: بزه دیده و بزه دیده‌شناسی لپز ژرار و ژینا فیلیزولا، برگردان: روح‌الدین کرد علیوند و احمد محمدی، جلد ۲ تهران، انتشارات مجد.

۱۸- نجفی ابرند آبادی، علی حسین، (۱۳۹۴)، عدالت ترمیمی دیباچه در: تاریخ اندیشه‌های کیفری، ژان پرادل، برگردان: علی حسین نجفی ابرند آبادی، جلد ۱۰، تهران، انتشارات سمت.

۱۹- هاشم الرضاعی، (۲۰۱۳)، دور القرائن فی الاثبات الجنایی (دراسته قانونیه مقارنه بالفقه الاسلامی)، جامعه دمشق و قابض متقاعد.

20- Dimitrie Cantemir, (2013), Perception of civil society on mediation in criminal. Procedia – social and Behavioral sciences, Christian university.

21- Samavati Pirouz, Amir, (2006), Restorative Justice: Criminal Justice Gradually Balancing or its Changing. Tehran: Negae Binch.



Investigating the Realm of Discovering the Truth in Criminal Matters in the Light of Legislative Developments of the Criminal Procedure Code adopted in 2013

D.r Ali Amiri¹

Abstract

With the advent of the school of restorative justice, impunity has been upheld. Parallel to the teachings of criminology of social reaction, victimology was formed. This change of approach brings to mind the change in the realm of truth discovery. According to the research variables, the research findings have been analyzed by documentary, library, qualitative, basic and descriptive methods. The new realm of truth discovery has emerged in the criminal procedure procedure adopted in 1392 in the form of social responses to crime, victim-centeredness, increasing citizen participation, use of quasi-judicial institutions and anticipation of civil institutions to resolve disputes such as criminal mediation. . The criminal justice system with a relative deviation from the traditional (classical) realm has tended towards participatory criminal policy; And in a way, the principles of the criminal justice system in the legislative reforms of 1392 have become closer to the principles of the civil justice system.

keywords: Criminal law, the realm of truth discovery, mediation, social responses, restorative justice.

¹ PhD in Criminal Law and Criminology, University Lecturer, Faculty of Law, Islamic Azad University, Karaj Branch. (Corresponding Author)
Dr.amiriali95@gmail.com

